شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال پانزدهم
۳۰ شهریور ۱۴۰۲
۵ ربیع‌الاول ۱۴۴۵
شماره ۴۰۴۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
● دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
● نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
● روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا	۴۲٪	↓ ۱۱° ↑	۲۵°
صبح	۱۸	ظهر	۲۳
عصر	۱۹	شب	۱۶

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۱۱:۲۴:۴۱	نیمه شب شرعی	۲۲:۴۲:۲۱
غروب آفتاب	۱۷:۳۰:۵۲	اذان صبح فردا	۰۳:۵۴:۴۴
اذان مغرب	۱۷:۴۹:۰۵	طلوع آفتاب فردا	۰۵:۱۹:۱۸

اول شخص

پس از آلفای سرخ

یادی از خلبان خالد حیدری، نخستین شهید نظامی دفاع مقدس که در نخستین ساعات آغاز جنگ به شهادت رسید

نویسنده: آزاده چشمه سنگی

سفره ناهار پهن بود و اخبار ظهرگاهی لحظه به لحظه دلهره آورتر می‌شد. دوساعت بود که جنگ آغاز شده بود. جنگی که کمتر کسی گمان می‌کرد هشت سال به طول بینجامد. هنوز لقمه غذا پایین نرفته بود که تماس‌ها با خانه خالد حیدری آغاز شد.

امروز روز استراحت نیروها بود، اما تمام مرخصی‌ها لغو شده بود. خالد هم باید مثل باقی خلبان‌ها و نیروهای نظامی، خانه را ترک می‌کرد. خانه، همسر و دختری که تنها دوماه بود وارد زندگی‌شان شده بود. یک دسته کوچک از موهای طلا دخترش را به انضمام عکس کوچکی از او، با خود همراه کرد و چشم‌های اشک‌آلود و نگران همسرش را به دست خدا سپرد تا در دل عملیاتی برود که یقین داشت بازگشتی به دنبال ندارد. نقاط راهبردی زیادی از سوی دشمن بمباران شده بود و حالا طی عملیات انتقام، بنا بود دو گروه پروازی با نام‌های البرز و آلفارِد، به مقصد دو پایگاه هوایی اصلی عراق یعنی شعیبه و کوت اعزام شوند.

خالد حیدری و محمد حیدری مأمور بمباران پایگاه کوت در العماره عراق شده بودند. عملیات آلفارِد نیز با موفقیت انجام شد، اما حین بازگشت به پایگاه برای گریز از رادارهای دشمن مجبور به کاهش ارتفاع شدند که بر اثر اصابت یک فروند موشک سام، به اعماق رود دجله سقوط کردند.

نیافتن اجساد خلبانان، امید بازگشت را در میان خانواده‌های آن‌ها زنده کرد. سال‌های سال، وسایل شخصی شهید و اتاق او در خانه‌اش دست‌نخورده باقی ماند. پدرش نهال‌های میوه زیادی را به نشانه امید در باغچه خانه کاشت. طلا، دخترش قد کشید و چروک‌های صورت مادرش، چوب خط روزهای نیامدنش شد.

با بازگشت اسرا به وطن نور تازه‌ای در قلب خانواده‌اش تابید، اما لای روبی رود دجله و کشف بقایای هواپیما رفته رفته امید را به ورطه اندوه کشاند. جوان رشید بیست‌ونه‌ساله مهابادی که سال ۱۳۵۳ با اعزام به آمریکا، دوره تکمیلی پرواز با هواپیماهای تی۳۷ و تی۳۸ و اف۴ را با موفقیت پشت سر گذاشته بود و بعدتر در پایگاه سوم شکاری به یکی از بهترین خلبانان نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده بود، آخرین پرواز خود را در ۳۱ شهریور ۵۹ تنها دوساعت پس از حمله نیروهای رژیم بعث عراق همراه با تیم آلفا تجربه کرد. از مرزهای هوایی ایران ارتفاع گرفت و در آبان سال ۱۳۹۱ از مرز زمینی شلمچه به آغوش وطن بازگشت، در حالی که دخترش طلا، سی‌ودوساله شده بود. حالا در ورودی شهر مهاباد ماکتی از هواپیمای خالد همراه با تندیس او نصب شده است که عنوان پرافتخار نخستین شهید نظامی جنگ تحمیلی، در کنار نامش می‌درخشد.

«آلفارِد» روایت شهامت

مستندی بلند درباره خلبان خالد حیدری و هم‌کابین او محمد صالحی است. این مستند ساخته هوشنگ میرزایی است و در سال ۱۳۹۱ هم‌زمان با پیدا شدن پیکر خالد حیدری و محمد صالحی اکران شد. این اثر در ۱۸۰ دقیقه به سفارش صدا و سیمای مرکز مهاباد تولید شد و روایتی از رشادت‌های این شهیدان به نقل از خانواده، دوستان و هم‌رزمان آن‌هاست. این مستند همچنین در سی‌ویکمین دوره جشنواره فیلم فجر به نماش در آمد.

شرح شهامت

یکی از آثار شاخص نقاشی استاد کاظم چلیپا که با محوریت دفاع مقدس خلق شده است

خاکریز خاطره

تو چه بودی یونس؟

شاعر و نویسنده: حامد عسکری

باد چند برگ را گوشه حیاط گیر انداخته بود و هی به دو دیوار قائم بر هم می‌کوبیدشان. از منقار شیرِ واشرپوسیده، آب چکه می‌کرد و زنبوری تا کمر خزیده بود به حلقوم شیر و رفع عطش می‌کرد. پشت دیوارها تلفنی مدام زنگ می‌خورد و هیچ کس نبود گوشی را بردارد، صدای زنی در رادیوی خشک‌شویی همراه با بخاری معطر می‌ریخت توی کوچه:

بهار بود تو بودی و عشق بود و امید
بهار رفت و تو رفتی و هرچه بود گذشت...

اسد گفت: تو چه بودی تو زندگی قبلی‌ات؟ یعقوب گفت: من؟ اسد گفت: ها! یعقوب گفت: من اسب یه تفنگچی بودم تو نهضت جنگل، امان!... خان که میرزا روفروخت داد جنگلی‌ها بی‌صاحب شدن پخش شدن تو جنگل، خوردیم به برف و بوران دست راستم شکست، میخ نهلم زده بود به ساقم خون شره بود، بد عذاب می‌کشیدم عنایت صاحبم راحتم کرد، درازکش بودم توی برف چرک که چشماشو بست و یه گلوله تومخم خالی کرد. خونم پاشید رو برف و خلاص. اونمی‌دید من که می‌دیدم. چه بخاری داشت خونم. جنگل رو بوی خون ورداشت. اسد گفت: جعفر تو چه بودی؟ جعفر گفت: من؟ من یه لاک پشت بودم تو آریزونا، رفتی اون ورا؟ اون طرف ساو جبلاغه. ته نداره لاکردار و همی میشی. یه بار می‌خواستم از عرض خیابون رد بشم برم اون ور یه راننده کادیلاک مست منو ندید و از روم رد شد و لاکم قاچ خورد و پخش شدم کف آسفالت و خلاص. اسد گفت: عبدی تو چی؟ عبدی گفت: من؟ هیچی! سیگار داری؟ یونس گفت: من ... من ...منم بگم؟ اسد گفت: ها که بگو! یونس گفت: من کمونچه بودم، کهنه و مُهردار. چوب بلوط. ساقم اما یه درکهنه بود. درکهنه یه زیارت پیر. صاحبم یه چوپون بود توکوهرنگ. آرشه‌ام شاید از دم موی اسب بود کسی چه می‌دونه شاید موی دم یعقوب اون زمانا که اسب بوده! یعقوب خندید: حالا ما می‌گیم توکه نباس بگی. یونس گفت: کوفت. اسد گفت: ترش نکن بگو! یونس گفت: صدایی داشتم که نگو و نپرس. همدمش بودم تو شبای زاگرس. صاحبم عاشق شده بود. دل داده بود به یه ایلیاتی دخترکه کبابش کرده بود. عاشق یه دختر. یه دختر لر. می‌گفت بلال بلالی از من می‌کشید ومی‌خوند که جگر سنگ می‌ترکید.

یکی گفت: خب! یونس گفت: مطرب اگه میخواد از سازش پول دربیاره باید برا کمر و قرش بزنه. آدم که تو عروسی با گوش موسیقی نمی‌شنوه. ولی اون لاکردار می‌زد و عروسی‌ها رومی‌کرد دشت کربلا، غم عالم رومی‌ریخت به جون ایل ومی‌رفت، هیشکی شاباشش نمی‌داد، روضه خون ایل بودگویی، مجلسمون که تموم می‌شد می‌رفتیم و تو ورم تپه‌های شتری کوهرنگ لای بنه‌ها گم می‌شدیم تا عاروسی بعدی. صدا دوباره گفت: خب! یونس گفت: جنگ شد، منو با یه برنو لوله کوتاه طاق زد. تو نگو من افتادم به دست برار دخترک، برا لر افت داره با برنوی قرضی امانتی بجنگه، خرید بره گراز کشی. رفت برنگشت. تو ایل پیچید تیر و تفنگش کردن، نعششم گم شده، بعد چندسال یه گونی آوردن گفتن بیا این استخوناشه، جوونای ایل بردن خاکش کردن بالای تپه زیر اون بلوط پیره، دختر یه شب منو ورداشت یه چال کند بغل قبرش منو همونجا دفن کرد و خلاص.

پرستار زیبا وارد شد و گفت: خب خب پسرای قشنگم وقت داروتونه! مردها، رام و راهوار روی تخت‌هایشان جاگیر شدند. یونس آمپول داشت، تزریقش را که گرفت زیر لب زمزمه کرد: بلال بلال ای بلال بلال و پلک‌هایش روی هم آمد. پرستار جوان (شاید نوه دختر لر) تلفن سیار توی جیبش زنگ خورد و همین‌طور که با گردن کج تلفن را بین شانه وگوشش نگه داشته بود و خیلی شیرین وزنانه گفت: آسایشگاه جانبازان اعصاب و روان بفرمایید.

آهنگ رزم

پوکه های گلوله گلدان شد

دور تا دور حوض خانه‌ما.....پوکه‌های گلوله گل داده است
پوکه‌های گلوله را آری .....پدر از آسمان فرستاده است
عید آن سال، حوض خانه‌ما.....گل نداد و گلوله باران شد
پدرم رفت و بعد هشت بهار .....پوکه‌های گلوله گلدان شد
پدرم کنج جانماز خودش .....بی‌نیاز از تمام خواهش‌ها
سندی بود و بایگانی شد.....کنج بنیاد حفظ ارزش‌ها

سعید بیابانکی

یگان‌های رزمی خراسان

قاب ایستادگی

لشکر ۵۵ ویژه شهدا

روزنامه‌نگار: حسین بیات

هسته اولیه این لشکر از گردان شهید مظلوم بهشتی، معروف به گردان شهدا که اولین سازمان رزم منظم ویژه کردستان است، تشکیل می شود. این رزمنده ها بعدتر از اواخر سال ۶۰ تا ۱۷ فروردین ۱۳۶۱ آموزش می بینند و بلافاصله از سوی (شهید) محمد بروجردی فرمانده سپاه منطقه ۷ غرب کشور و (شهید) ناصر کاظمی فرمانده سپاه کردستان رهسپار عملیات پاک‌سازی محور بانه به سردشت می شوند.

چون بسیجی‌ها غالبا بعد از طی دوره‌شان منطقه را ترک می کنند بروجردی در نظر دارد که یک تیپ پیاده کوهستان از نیروهای کادر سپاه تشکیل بدهد. تیپی که بتواند در محیط سخت کوهستانی کردستان با ضدانقلاب بجنگد و در ضمن ماندگاری بیشتری هم نسبت به نیروهای بسیجی داشته باشد؛ بنابراین وقتی که گردان شهدا مشغول عملیات پاک‌سازی جاده سردشت - بانه است، بیش از ۲ هزار نفر دیگر، که بیشترشان خراسانی هستند، برای الحاق به این تیپ پیاده در پادگان امام حسین(ع) آموزش های سختی را پشت سر می گذارند. بدین ترتیب با استفاده از گردان شهدا به عنوان اسکلت اصلی و اضافه شدن رزمندگان باتجربه کردستان به عنوان فرمانده و مسئول، تیپ موقت پیاده کوهستان ۱۵۵ ویژه شهدا در خرداد سال ۱۳۶۱ تأسیس می شود. در ماه های بعد با وجود محمود کاوه و حضور حدود هشتصد نفر از بچه های مشهد، رفته رفته کادر و عمده نیروهای این لشکر، از خراسان و شهر مشهد تأمین می شود.

در پایان سال ۶۳ برای شرکت در عملیات بدر، تیپ شهدا که در عملیات های مختلف کردستان موفق عمل کرده، به لشکر ۵۵ گسترش پیدا می کند و به فرماندهی کاوه تا سال ۶۵ در بیشتر عملیات برون مرزی شرکت دارد. این لشکر پس از شهادت فرمانده مشهدی خود تا پایان جنگ و حتی بعد از پذیرش قطعنامه نیز در منطقه شمال غرب فعال می ماند. در پایان سال ۶۹ این یگان به لشکر ۳ ویژه شهدا تغییر نام می دهد و مهر سال ۷۰ هم از مناطق غرب و شمال غرب کشور به خراسان برمی گردد تا به عنوان تیپ یکم ویژه شهدا - لشکر ۵ نصر خراسان ادامه مأموریت دهد.

سکانس مقاومت

روایتی از روزهای پایانی جنگ

فیلم سینمایی «تنگه ابوقریب» به نویسندگی و کارگردانی بهرام توکلی و به تهیه‌کنندگی سعید ملکان در سی‌وششمین دوره جشنواره فیلم فجر به روی پرده رفت و با استقبال بسیاری از سوی مخاطبان همراه شد. این اثر دفاع مقدسی روایتی است از روزهای پایانی جنگ تحمیلی و دفاع جانانه گردان عمار یاسر، لشکر ۲۷ محمد رسول‌ا... در برابر رژیم بعثی در محل تنگه ابوقریب. جواد عزتی، امیر جدیدی، حمیدرضا آذرنگ و مهدی پاکدل در این اثر سینمایی نقش‌آفرینی کرده‌اند.

دیده‌بان

سفر به گرای ۲۷۰ درجه

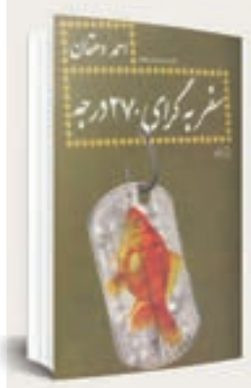

«سفر به گرای ۲۷۰ درجه» به قلم احمد دهقان، در سال ۱۳۹۲ از سوی انتشارات سوره مهر منتشر شد. این کتاب به چند زبان زنده جهان ترجمه شده است و اثر داستانی مهمی در حوزه دفاع مقدس به شمار می‌آید. دهقان برای نگارش این رمان برنده جایزه بیست سال داستان‌نویسی، چهارمین دوره انتخاب کتاب سال دفاع مقدس و بیست سال ادبیات پایداری شده است. راوی این داستان با «سفر به گرای ۲۷۰ درجه» زندگی دیگری را تجربه می کند و ما را با خود به فراسوی آنچه اتفاق افتاده است می‌برد.

در بخشی از کتاب «سفر به گرای ۲۷۰ درجه» می‌خوانیم:

«آرام قدم بر می دارم. تقی شانه به شانه ام می شود. کلاه کاموایی‌اش را کشیده رو گوش و گوشی بیسیم را داده زیر آن. سرش را می‌آورد جلو و آرام می گوید: «حیدر سلام می‌رسونه، می گه خداحافظ!» سر تکان می دهم. پاهایم را بیش از حد معمول بالا می‌آورم. انگاری رو زمین خرده شیشه پاشیده‌اند. منطقه ساکت است. با دشمن فاصله زیادی داریم. شین. درجا می‌نشینم و سرم را بر می گردانم و به عقب نگاه می‌اندازم...»